

همبستگی

نوشته‌ی اندی بلوندن<sup>1</sup> و لین بیتون<sup>2</sup>، منتشر شده در

[www.arena.org/solidarity](http://www.arena.org/solidarity)

ترجمه: یاسمین عطارزاده

ما این بیانیه را به دنبال حوادث کوبرگ در شنبه 28 می منتشر می کنیم؛ که نمونه ای تکان دهنده از عدم اتحاد چپ هاست.

**Solidarity**، در نشست چارتیست ها، آوریل 1848 در لندن، از زبان فرانسوی وارد زبان انگلیسی شد. «روزنامه‌ی مردم» یعنی روزنامه‌ی ارنست جونز و جولیان هارنی، این اصطلاح را رواج داد. [آن‌ها] رهبران جناح چپ چارتیست‌ها و موسسان لیگ کمونیست بودند، که مارکس و انگلس برای آنان مانیفست حزب کمونیست را نوشتند.

قوانین انجمن بین‌المللی کارگری در 1864 با این شعار آغاز شد: "رهایی طبقات کارگر می‌بایست توسط خود طبقات کارگر محقق شود"، و در ادامه گفته شد، همه‌ی تلاش‌های رهایی‌بخش طبقه‌ی کارگر بدون خواست همبستگی تاکنون محکوم به شکست بوده است. این دو اصل خود-رهایی‌بخشی طبقه‌ی کارگر و همبستگی، با یکدیگر پایه‌های جدایی ناپذیر و تقلیل‌ناپذیر جنبش کارگری را می‌سازند.

کارگران فرانسوی کلمه‌ی *solidarité* را در اولین قیام طبقه‌ی کارگر علیه بورژواها در سنگرهای پاریس ابداع کردند. فرانسوی‌ها از تجربه‌ی سختشان آموخته بودند که بدون همبستگی، ارتش می‌تواند آن‌ها را سنگر به سنگر شکست دهد همانطوری که در 1832 اتفاق افتاد. در 1848 جنبش چارتیست‌ها که پنج ششم جمعیت بریتانیا را درمقابل حکمرانی طبقه‌ی سرمایه‌دار متحد کرده بودند نیز درس سخت خود را آموخته بودند. روزنامه‌ی مردم در تجلیل از قهرمانی کارگران

---

<sup>1</sup> Andy Blunden

<sup>2</sup> Lynn Beaton

فرانسوی نوشت: "همبستگی کلمه ای با ریشه ی فرانسوی است، که طبیعی سازی آن در کشور ما مطلوب است".

دو اصل پایه ای کمونیسم خود-رهایی بخشی طبقه ی کارگر و همبستگی- جدایی ناپذیرند. تقریباً بدیهیست که خود-رهایی بخشی ضروری است. اگر طبقه ی کارگر می خواهد قدرت سیاسی عمومی را به دست آورد، برای دست یابی به این قدرت، تنها می تواند از طریق کار آزادسازی خویش و لغو شرایط استثمار، خویش را آموزش دهد و تجهیز کند. هیچ کس نمی تواند این کار را از طرف آنها انجام دهد. این فرایند خودرهایی بخشی راهیست که در آن طبقه ی کارگر خودآگاهی، یعنی طبقه-آگاهی را می سازد. بدون خودرهایی بخشی طبقه ی کارگری وجود ندارد؛ تنها میلیاردها کارگران مزدی فردی وجود دارند که توسط اربابانشان بصورت سیاسی و اجتماعی کنترل می شوند.

متضاد خودرهایی بخشی، دست یابی به آزادی به عنوان هدیه ای از حزب دیگر است. چنین چیزی فی الواقع ناممکن است؛ طبقه ای که بوسیله ی کنش طبقه یا گروه دیگری آزاد شده باشد تنها توسط آزادکنندگان تحت انقیاد قرار گرفته است؛ حتی اگر این ها از سر خیرخواهی باشد. اگر که آزادی طبقه ی کارگر باید دستاورد خودشان باشد، پس چگونه یک گروه سوسیالیست، خواه گروهی از کمونیست ها مانند لیگ کمونیست یا یک سازمان امداد متقابل مانند بین الملل اول، در پرورش طبقه ی کارگر برای رسیدن به آزادی می تواند تلاش کند؟ جواب در مفهوم همبستگی قرار دارد.

نیاز به همبستگی از این واقعیت بر می خیزد که طبقه ی کارگر حی و حاضر، بعنوان یک قشر واحد، یک دست و سازمان یافته ی جامعه به دنیا نیامده است. بلکه به صورت اقسامی از قشرها، حرفه ها، مذهبها و گروه های اخلاقی، به دنیا آمده است. و در سراسر جهان در جوامع زبانی و فرهنگی بی شماری پخش شده است. رهایی بخشی تنها در صورت اتحاد بین قسمت های مختلف طبقه ی کارگر در قالب یک جنبش با مقاصد و اهداف مشترک امکان پذیر است. در طول مسیر مقاصد و اهداف بخش های مختلف طبقه کارگر ممکن است تغییر کند؛ اما خودمختاری درون جنبش، تاوقتی که آن ها داوطلبانه خودشان را به انضباطی مشترک متصل نگه دارند؛ باقی می ماند.

وقتی گروهی مورد حمله قرار بگیرد؛ مشروط بر اینکه بخواهند حمله را پاسخ دهند؛ دیگر بخش های طبقه ی کارگر موظف اند به کمک بیایند. این وظیفه و پرداختن به آن همبستگی نامیده می شود. نتایج همبستگی سه بخش دارند. در حله ی اول بعنوان نتیجه ی کمکی که از دیگران دریافت می کند (حتی از جمله نیروهای غیرپرولتاری) گروه درگیر ممکن است نجات بیابد. دوماً، آن ها می آموزند دوستانشان چه کسانی هستند، و در مواقعی که دوستانشان به آن ها نیاز دارند؛ آن ها هرگز این را واقعیت را فراموش نمی کنند.

اما مهم تر از آن از طریق مبارزاتشان، چه موفقیت آمیز باشند و چه نباشند، خودآگاهی، اراده و اعتمادبنفس جمعیشان افزایش می یابد. با این وجود هر کمکی به طور خودکار همبستگی نیست؛ برخی مواقع "کمک کردن" به دیگری تجاوز به همبستگی است.

اگر گروه دیگری مانند ارتش آمریکا به پیش بیاید و آنان را نجات دهد؛ سپس گروه نجات یافته ممکن است سپاسگزار باشد اما خودآگاهی طبقه ی کارگر نه تنها افزایش نیافته بلکه تحت اراده ی گروه ناجی قرار گرفته است. در واقع چنین دلایلی برای ماموریت نجات دادن دیگری رایج است. برای مثال سازمان های خیریه ممکن است به افراد دردمند یاری برسانند بی هیچ دلیلی جز اینکه آنان را به اصول مذهبی خودشان جذب کنند.

اما خطری نگران کننده تر در نجات گروه های دردمند وجود دارد. هنگامی که ناجی از بیرون به شرایطی انضمامی وارد می شود که در آن یک گروه در حال مبارزه است، او اصطلاحاً از زمین مبارزه بی اطلاع است، و اغلب اوقات در تلاش های خیرخواهانه اش برای کمک کردن شرایط را بدتر می کند. مثلاً، اعتصاب کنندگان اغلب بر فشار اجتماعی درون جمعی تکیه می کنند تا دیگران را از اعتصاب شکنی بازدارند. اما وقتی گروهی از بیرون وارد می شود و اختلال ایجاد می کند، می تواند روابط ظریف درون جمعی را تضعیف کند که اعتصاب شکن ها به این ترتیب آسانتر می توانند اعتصاب را بشکنند. همین که گروه بیرونی خارج می شود اعتصاب کنندگان خودشان را در موقعیت بدتری می یابند.

مفهوم همبستگی که بخش های متفاوت جنبش کارگری را در چگونگی کمک به یکدیگر هدایت می کند، از این خطرات جلوگیری خواهد کرد و متضمن می شود که خودآگاهی هر دو گروه پیکار کننده و پیشنهاددهنده ی همبستگی در فرایند نزدیکتر شدن آنها به هم افزایش می یابد. این یک قانون ساده است: وقتی به کمک گروه دیگری می آیی، آنطور که آنها می خواهند کمکشان کن!

شما این کار را نه به روش خودتان بلکه به روش آنها انجام می دهید. اگر اعتقاد شما این است که نمی توانید آنطور که می خواهند کمکشان کنید، یا اگر معتقدید که آنها گمراه شده اند، پس همبستگی غیرممکن است. اما اگر آنها جزیی از جنبش کارگری اند پس اطمینان از اینکه آنها شکست نخورند بسیار مهم است، و شما مطمئناً می توانید راهی برای حمایت آنان بر طبق روش خودشان بیابید. چنین کاری با کمک مالی به صندوق مبارزه یا فرستادن پیام همبستگی یا همچو چیزهایی ممکن می شود. اما اگر شما می خواهید در پیکارهای بخش دیگری از طبقه ی کارگر شرکت کنید، مفهوم همبستگی اقتضا می کند که تحت هدایت آنها انجامش دهید. طبقه کارگر توسط مشارکت داوطلبانه متحد می شود و نه با غلبه و تسخیر.

هر بخشی از جنبش کارگری موظف است به دیگر بخش های جنبش کارگری و هم پیمانانش هرچقدر دور، همبستگی را پیشنهاد دهد. اگر محدودیت های همبستگی، که در بالا هم به آن اشاره شد، ساختن همبستگی را غیرممکن و دور از دسترس بکند، پس چندین انتخاب دیگر وجود دارد.

اگر گروه مبارز بخشی از طبقه ی کارگر یا هم پیمانانش نیست، پس شما ممکن است تصمیم بگیرید که از طرقی که خودآگاهی شان را از بین ببرد، رفتار کنید، یا به آنها در راستای روش خودتان کمک کنید. یا می توانید به مبارزات در جهت مقابله شان بپیوندید. در صورتی که طرف مقابل هم هدفی مشترک را دنبال کند، اما امکان همبستگی وجود نداشته باشد- در اغلب مواردی که احزاب فقط با هم دشمن مشترک دارند، تا چیز دیگری- "مبادله" یا به ابزار در آوردن متقابل معمول است. این به معنای مذاکره در مورد توافق عمومی برای هماهنگی اقدامات یکدیگر به شکلی توافق شده است، که اهداف هر دو

طرف را برآورده می‌کند. این بنیان سیاست‌ورزی اتحادگرایانه است، که برای هدایت رویدادهایی مانند اعتراضات، مناسب است. رویدادهایی که در آن شرکت‌کننده‌های مختلف هیچ چیز مشترکی جز مثلاً مخالفت با صندوق بین‌المللی پول یا چیز دیگری ندارند.

در نهایت، شما ممکن است آگاهانه و با اراده‌ی خویش تصمیم بگیرید، کنش دیگری را از آن خود سازید. این دیدگاه که نقطه‌ی مقابل همبستگیست، روش انقیادگرایانه است که بعضاً خیرخواهانه نیز نامیده می‌شود. این می‌تواند به عنوان از آن خودسازی خصمانه توصیف شود، و در درون جنبش کارگری چنین تصاحبی فقط از طریق مذاکره انجام می‌شود.

برای توضیح پایه‌ای بودن همبستگی در جنبش‌های کارگری، این موضوع باید در نظر گرفته شود: در کنار برابری، همبستگی مفهوم هدایتگر رای اکثریت است، که در فرایند تصمیم‌گیری جنبش کارگری نقشی به سزا دارد. در هر سازمان طبقه‌ی کارگر، تصمیم‌ها براساس نظر اکثریت گرفته می‌شود (اصل برابری) و پس از آن بر هر عضو سازمان ضروری است که همبستگی را به اکثریت پیشنهاد دهد، با پایبندی به تصمیم اکثریت خواه دوست داشته یا نداشته باشند. اقلیتی که به همبستگی با اکثریت تجاوز کند، اعتصاب شکن نامیده می‌شود.